

روابط متقابل فرهنگ و تمدن ایران و هند - و سهم اندیشه‌های عرفانی

اثر: دکتر غلامعلی آریا

دانشیار دانشگاه آزاد واحد شمال و شهر ری

(از ص ۳۵۷ تا ۳۷۲)

چکیده:

در این مقاله سعی بر این شده است که روابط همه جانبه ایران و هند و خصوصاً روابط متقابل فرهنگی این دو کشور را مورد بررسی قرار دهیم. هر چند که مردم ایران و هند چه در زمینه تاریخی و ادبی و چه در زمینه معماری و هنر و موسیقی روابط تنگاتنگی داشته‌اند اما در این مورد سهم اندیشه‌های عرفانی بسیار در خور توجه است. از این نظر در این مقاله بیشتر به تأثیرات متقابل تفکرات عرفانی هند و ایران اسلامی پرداخته شده است. لیکن متأسفانه این رابطه بسیار نزدیک، پس از عصر بابرینان رو به ضعف نهاد و امیدواریم که بار دیگر در اثر کوشش فرهنگ دوستان هر دو کشور، این روابط فرهنگی از نو احیاء گردد.

واژه‌های کلیدی: روابط متقابل، قرابت نژادی، زبان، آثار عرفانی، دین

سیک.

مقدمه :

بسیا به جاست که گفتار خود را با این عبارت زیبای «جواهر لعل نهرو» نخست وزیر سابق هند آغاز نمایم که: «در میان مردمان و نژادهای بسیاری که با هندوستان ارتباط داشته و در زندگانی و فرهنگ هند نفوذ کرده‌اند، قدیم‌ترین و با دوام‌ترین آنها ایرانیان هستند.» (کشف هند، ص ۲۰)

در واقع این ارتباط متقابل تا آن‌جا که کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی نشان می‌دهد به بیش از پنج هزار سال پیش می‌رسد؛ یعنی حداقل هزار سال قبل از این که اقوام آریایی به فلات ایران و شبه قاره هند مهاجرت نمایند. شاهد این مدعا کشفیات باستان‌شناسی دراویدی «مهانجودارو» و «هاراپا Harappa» در درّه سند و پنجاب است که با آثار تمدن دیرین ایران در حوالی کاشان تشابه و پیوستگی دارد. پس از مهاجرت آریاییها به ایران و شبه قاره هند، اقوام آریایی تا قرن‌ها دارای زبان و دین و فرهنگ مشترک بودند. آریاییهای ایران، تا قبل از زردشت، همان دین ودایی را داشتند، از این رو کتاب «ریگ ودا» به عنوان مهمترین و قدیم‌ترین سند مکتوب در فرهنگ مشترک اقوام آریایی شناخته شده است. به عنوان مثال «آگنی» (در ایران، آتريا آذر) خدای آتش «سومه» (در ایران، هومه) خدای شرابی مقدس، میترا (میثره = مهر) و «ایندرا» از خدایان مشترک مردمان هند و ایران باستان بوده‌اند.

از سویی هم در «اوستا» از سرزمین هند یاد شده و هم در «ریگ ودا» از ایران نام برده شده است؛ (حکمت، ص ۲۰) و از سوی دیگر نیز قرابت و خویشاوندی زبان سنسکریت با زبان‌های اوستایی و فارسی باستان برای پژوهشگران کاملاً مشهود است.

داستان‌های اساطیری هر دو ملت هم دارای ریشه مشترکی هستند: از جمشید (جم = یم) در اسطوره‌های ایرانی و هندی سخن به میان آمده است. «گرشاسپ» پهلوان افسانه‌ای ایران باستان به مهرج «مهراجه» پادشاه هند یاری می‌رساند تا

«بهو» حکمران سراندیب (سریلانکا) را که از فرمان مهران سرپیچی کرده به اطلاعات وادارد. (نک: گرشاسب نامه اسدی طوسی)

در عصر هخامنشیان، خصوصاً در زمان کوروش و داریوش ارتباط ایران با هند به حد کمال رسید. این ارتباط پس از حمله اسکندر نیز ادامه داشت. ستونهای سنگی بجای مانده از عهد «آشوکا» در هند، خود اقتباس از معماری عصر هخامنشیان است.

در ایران دوره اشکانی و پس از آن در زمان ساسانیان نیز شاهد پیوند بسیار محکم فرهنگی میان مردم ایران و هند هستیم.

در دوره اشکانیان دین بودا که زادگاه آن هندوستان است، در شرق ایران و تا سرزمین خراسان گسترش یافت. در دوره ساسانیان «مانی»، پیغمبر ایرانی، به هند مسافرت کرد و اندیشه‌های دینی او متأثر از اندیشه‌هایی بودایی و هندی است. دربار پادشاهان ساسانی از رامشگران و موسیقی دانان هندی بهره می‌برد. بروزیه طیب کتاب «کليلة و دمنه» را به پهلوی - زبان رایج ایران در عصر ساسانی - ترجمه کرد. بازی شطرنج که اصل هندی دارد به وسیله ایرانیان به دیگر مردم جهان شناسانده شد، و متقابلاً ایرانیان نیز بازی تخته نرد را اختراع کردند.

برخلاف آنچه تصور می‌شود، در دوران اسلامی نیز این جنگجویان عرب یا افرادی مانند سلطان محمود غزنوی نبودند که مردم هند را با اسلام آشنا ساختند بلکه مهاجرت عارفان و صوفیان پاک باخته بود که به مناسبت‌های مختلف از ایران رهسپار شبه قاره هند می‌شدند و دین و فرهنگ اسلامی آنان مورد قبول و احترام خاص و عام قرار می‌گرفت. (طریقه جشتیه، آریا، ص ۲۵)

این صوفیان مهاجر با بهره‌گیری از سابقه طولانی روابط فرهنگی تمدن ایران و هند، و با تساهل و تسامح عارفانه توانستند در اندیشه و معرفت دینی مردم هند تأثیرگذار باشند و البته در این رهگذر خود آنان نیز از اندیشه‌های عرفانی مکتب‌های

هندی متأثر گردیدند و تصوّف اسلامی از اندیشه‌های عرفانی هند نیز رنگ پذیرفت.

از نکات بسیار شگفت این است که همین عرفا و صوفیه بزرگترین عامل گسترش زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند نیز به شمار می‌آیند. (نک: همان)

هنگامی که مسلمانان ایران را فتح کردند و به خراسان رسیدند، سرزمین خراسان و از جمله شهر بلخ که در روزگاران کهن مرکز دین زردشت بود، زیر نفوذ دین بودا قرار داشت. هر چند که بودائیان ایران هم مانند زردشتیان به تدریج مسلمان شدند، اما افکار و اندیشه‌های بودایی مدتها در میان مردم بلخ و خراسان رواج داشت. تأثیرات دین بودا کمتر از یک قرن و نیم بعد از اسلام از طریق صوفیان اولیه که بیشتر خراسانی بودند (مانند ابراهیم ادهم و شقیق بلخی) در تصوّف اسلامی تجلّی پیدا کرد. داستان زندگی ابراهیم ادهم که امیرزاده بلخ بود، مانند داستان زندگی بوداست. هر دو دنیا را ترک کردند و به زهد و ریاضت روی آوردند. صوفیان اولیه خراسان مانند سالکان بودایی با کشکول و تبرزین، دو به دو به سیر و سفر می‌پرداختند. چله نشینی و مراقبه (دیانا) و سراتراشیدن که در میان بودائیان رواج داشت، جزء آداب و رسوم صوفیان مسلمان شد و نیروانای بودایی با تغییراتی به شکل «فنا» در میان عرفا و صوفیان اسلام متداول گشت. (کلیاتی در مبانی عرفان، آریا، ص ۲۶)

درباره تهور صوفیانه و اعمال خارق‌العاده حسین منصور حلاج - که از عرفای معروف قرن سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی) و از اهالی بیضای فارس بود - نیز گفته‌اند که وی در ضمن مسافرتش به هند، تحت تأثیر اندیشه‌های وحدت وجودی مکاتب هندی قرار گرفت و پس از بازگشت از این سفر بود که دعوی «انا الحق» نمود و در پی تکفیر فقهاء عصر به دار آویخته شد. (همان، ۵۸)

در میان ایرانیان و هندیان تعامل و تبادل اندیشه‌های عرفانی، روز به روز بیشتر گسترش می‌یافت و جای تعجب نیست که اولین کتاب در زمینه عرفان و تصوف به زبان فارسی، در قرن پنجم هجری (یازده میلادی) در لاهور و به قلم صوفی معروف «علی ابن عثمان هجویری» به رشته تحریر در می‌آید و «کشف المحجوب» ادبیات صوفیه می‌شود. (همان، ۷۲ و ۱۱۲)

پس از قرن ششم و هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) تأثیر اندیشه‌های عرفان و تصوف هندی چه در آداب و رسوم خانقاهی (مثل روش صوفیان مرتاض، که اقتباسی از یوگا است) و چه در اندیشه وحدت وجودی (مونیسیم) و غیره، در میان صوفیان مسلمان بیشتر نمایان شد. برای نمونه، مثنوی مولوی که نه تنها بزرگترین اثر عرفانی به زبان فارسی است بلکه در ادبیات عرفانی جهان هم بی‌نظیر است به طور غیر مستقیم تحت تأثیر اندیشه‌های هندی قرار گرفته است. (دانشنامه، شماره ۲۸ و ۲۹)

در «اوپانیشادها» که ترجمه فارسی آن «سراکبر» نام دارد، گرایش خاصی به عقیده وحدت وجودی مشاهده می‌شود و طبق این نظریه همه اشیای عالم، اعم از انسان و حیوان و مادی و معنوی همه در دریای حقیقت وحدت مستغرق هستند و آن عالم، مافوق عالم محسوسات است، او حق است و بس و در عین حال همه از اویند، پس به هر چه بنگری حق است، آیا این ابیات مولوی یادآوری همین اندیشه اوپانیشادها نیست:

آب خواه از جوبجو خواه از سبو کاین سبو هم خود مدد باشد زجو
نور خواه از مه طلب خواهی زخور نور مه هم زآفتاب است ای پسر

(مرآت المثنوی، ص ۵۵۰)

در اوپانیشادها حقیقت یکی است و غیر از آن هر چه هست «مایا» است یعنی وهم و خیالی بیش نیست که آن وهم و خیال مانع رسیدن به حقیقت می‌گردد. و

مولوی هم در این معنی می‌گوید:

عالم وهم و خیال و طبع و بیم هست رهرو را یکی سدی عظیم

(همان، ۵۹۲)

در دین هندو روح آدمی یا روان فردی که اتمن «Atman» نام دارد با جان جهان «روح کلّ = برهمن Brahman» شیئی واحدند و جدایی ندارند. در زبان سنسکریت عبارتی است که «تت توم اسی» یعنی تو او یا همان حقیقت هستی. مولوی دارد که:

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی

(مرآت المنوی، ص ۵۶۸)

اما این حقیقت در عالم ظاهر به گونه‌های مختلف خودنمایی می‌کند و مردم بر آن نام‌های گوناگون نهاده‌اند. از آنجا که مردم از درک حقیقت عاجزند، گاهی با هم جدال می‌نمایند. چنانکه مولوی در داستانی آورده است که: مردی یک درم را به چهار نفر داد که آنها همه طالب انگور بودند، لیکن از آنجا که این چهار نفر، ایرانی، ترک، رومی و عرب بودند و زبان یکدیگر را نمی‌دانستند بر سر نام انگور در نزاع و جدال افتادند (نک، منوی، ج ۲، ص ۲۰۵)

دیگر این که در دین هندو، یکی از راههای رستگاری و نجات روح از مصایب زندگی، راه اخلاص (بهکتی) است که در این راه سالک دل را در طبق اخلاص نهاده و در پیشگاه یکی از خدایان نثار می‌کند و سرانجام اخلاص به صورت عشقی سوزان نسبت به آن خدای معبود خودنمایی می‌کند. (آشنایی با ادیان، ص ۵۶) بنابراین یکی از مشترکات مکتب عرفانی هند با تصوف اسلامی عشق است که در تمام آثار صوفیانه به ویژه در مثنوی مولوی این موضوع، کاملاً مشهود است. (کلیاتی در مبانی عرفانی، ص ۱۴۸-۱۵۵)

سرانجام این که در یکی از ادیان هند، به نام دین جین (که مؤسس آن شخصی به نام «مهاویره» در قرن ششم قبل از میلاد است) در ضمن حکایتی تمثیلی و زیبا،

اعتباری بودن حقیقت در نظر افراد مطرح شده است. در این داستان شش مرد کور برای شناخت فیل هر یک دست خود را بر عضوی از اندام فیل می‌نهند تا حقیقت فیل برای آنها کشف شود، در نتیجه هر کسی به گمان خود از فیل برداشتی دارد و همین سبب اختلاف نظر آنها می‌گردد.

این داستان ابتدا به وسیله سنایی در حدیقه (چاپ مدرس ۶۹) اقتباس شده است:

بود شهری بزرگ در حد غور و اندر آن شهر مردمان همه کور...
و پس از آن مولوی در مثنوی آن را با تغییراتی آورده است:

پیل اندر خانه تاریک بود عرضه را آورده بودندش هنود...

(چاپ نیکلسون، دفتر سوم، ص ۴۴۵)

که اگر این افراد بینا بودند و یا به گفته مولوی اگر در باطن آنها نور بصیرت بودی اختلاف از گفتشان بیرون شدی.

از این گذشته مولوی در مثنوی، حتی در روش داستان سرایی، کاملاً از سبک هندی بهره برده است و همانند داستان‌های کلیله و دمنه و یا طوطی نامه از حکایت‌های ترکیبی و شیوه داستان در داستان استفاده کرده است.

آنچه بیان شد تنها نمونه‌ای بود اندک از تأثیرات اندیشه تصوف مکتب‌های هندی بر تصوف ایران و اسلام. اما در برابر این تأثیرپذیری، فرهنگ ایرانی هم بر تمدن و فرهنگ هندی تأثیراتی بر جای نهاده است.

غالب مهاجمان، قبل از ورود به هند از سرچشمه‌های تمدن ایرانی و ادب فارسی سیر آب شده بودند و هم از این جهت بود که اسلام در هند کم و بیش رنگ ایرانی به خود گرفته بود. (حکمت، ص ۹۰)

از جهتی دیگر فکر و سبک و سیاق اندیشه مردم آریایی نژاد ایران از حیث کلام و شعر و حکمت و تصوف، با اندیشه‌های مردم آریایی نژاد هند سنخیت داشت زیرا

هر دو ملت از یک نژاد و از یک ریشه تاریخی بودند و زبان آنها فرزند یک مادر بود؛ به همین سبب روش اندیشه ورزی مسلمانان ایرانی - به خصوص در مباحث تأویل و تفسیر قرآن مجید با شیوه و مبادی صوفیه و تصوّف به مذاق مردم هند پسندیده تر و شیرین تر افتاد تا روش مسلمانان عرب. (همان، ص ۹۲)

پس از حمله چنگیز به ایران، آن دسته از مشایخ و عرفایی که از تیغ مغولان جان به در برده بودند جلای وطن کرده گروهی به آسیای صغیر (روم) هجرت کردند و گروهی نیز رهسپار دیار هند شدند.

در آن روزگار سرزمین هند محیط مناسبی برای رشد تصوّف بود و بسیاری از مشایخ بزرگ صوفیه از ایران بزرگ و ماوراءالنهر به هندوستان مهاجرت کردند و در آن سرزمین به تربیت مریدان همت گماشتند که برکات انفاس آنان هنوز هم در سراسر هندوستان باقی و نمایان است. این صوفیان مهاجر، در آن عصر، به تدریج سلسله‌های معروفی چون "چشتیه" و "سهروردیه" و "قادریه" و "نقشبندیه" را در هند بنیان نهادند که مورد قبول خاص و عام قرار گرفت. مؤسس سلسله چشتیه در هند "خواجه معین الدین چشتی" است. (وفات ۶۳۳ هـ / ۱۲۴۳ م) این سلسله منسوب است به "چشت" که قصبه‌ای در ناحیه هرات خراسان (افغانستان فعلی) بود ولی خود وی اهل سیستان یا سجستان بود و به همین جهت به سجزی شهرت دارد. وی در شهر "اجمیر" در ایالت "راجستان" هند خانقاهی ساخت که مرکز ارشاد مردم بود سرانجام "خواجه معین الدین" در همان شهر "اجمیر" وفات یافت. آرامگاه وی در طول تاریخ زیارتگاه مسلمانان هند بوده است. (نک، طریقه چشتیه) پس از وی "خواجه قطب الدین بختیارکاکای" (متوفی ۶۳۴ هـ) که از اهالی ماوراءالنهر بود در "دهلی" به مسند ارشاد نشست، قبر او هم در جنب مسجد قبة الاسلام مورد احترام مورد آن دیار است.

"شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی" (۶۶۱ هـ) خلیفه و مرید "شیخ شهاب الدین

سهروردی "هم پس از طی مقامات به مولتان آمده و ساکن آن دیار شد. وی نیز به تربیت و ارشاد مردم پرداخت و در واقع سلسله "سهروردیه" هند را بنیان نهاد. صوفی معروف دیگری که در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) با جمعی از سادات همدان، وارد کشمیر شد، "سید علی همدانی" بود که در شهر "سرینگر" خانقاهی تأسیس کرد.

خلاصه کلام آنکه از قرن هفتم به بعد صدها عارف و صوفی پاک باخته که گویا دیگر سرزمین ایران بزرگ را مناسب زندگی و ادامه سلوک نمی‌دیدند، هند را قبله اهداف و آمال خود دانسته و به آن دیار روی آوردند. (حکمت: ص ۶۶) این گروه مشایخ در طی هشت قرن در پهن دشت کشور "جوکیان"، بساط عرفان و تصوف گسترده و در همه جا، از "پنجاب" و "سند" تا "گجرات" و "بنگال" به ترویج تصوف و عرفان و ادب فارسی پرداختند. در این میان نه تنها عامه مردم بلکه بعضی از سلاطین هم در لاهور و مولتان و دهلی و گلبرگه و احمدآباد و حیدرآباد، نسبت به این مشایخ ایرانی اعتقاد تام داشتند و دست نیاز به دامان کرامت ایشان دراز کرده و آنها را مورد تجلیل و تکریم قرار می‌دادند.

رفته رفته از قرن هفتم به بعد، شاگردان و مریدان این عارفان که بر خلاف مشایخ سلف زادگاه آنان هند بود و از بومیان این سرزمین محسوب می‌شدند، به نوبه خود در علم و عرفان وارث اسلاف خود گردیدند. مقام علمی و عرفانی بعضی از ایشان به جایی رسید که حتی شهرت آنان از سرزمین هند نیز خارج شد و بار دیگر آثار این بزرگان هندی نژاد بود که در خراسان و فارس و عراق و دیگر سرزمین‌های مسلمان‌نشین انتشار یافت. (همان، ص ۷۰)

در اینجا بی‌فایده نخواهد بود، اگر به تنی چند از این عرفای هندی نژاد که در هند متولد شده و در همانجا وفات یافته‌اند، اشاره‌ای گردد:

"شیخ فریدالدین گنج شکر" (۶۶۴ هـ) صوفی معروفی است که بعد از "خواجه

قطب الدین بختیار" بر مسند ارشاد سلسله "چشتیه" نشست و در "اجودهن" (پاک پتن شریف، واقع در پاکستان فعلی) به تربیت مردم مشغول شد. دیگر "قاضی حمیدالدین ناگوری" (۶۹۵ هـ) است که مزارش در جوار قبر "خواجه قطب الدین بختیار" قرار دارد. صوفی معروف دیگری که در میان مردم هند (چه مسلمان و چه هندو) کاملاً شناخته شده است، "خواجه نظام الدین اولیاء" است. زادگاه وی "بدایوان" (استان شمالی. UP) بود. وی در دهلی خانقاهی تأسیس کرد و به تربیت مریدان و ارشاد مردم پرداخت. "خواجه نظام الدین اولیاء" که از اقطاب سلسله چشتیه و خلیفه "فریدالدین گنج شکر" بود، مریدان بسیار نام‌آوری را تربیت کرد. از آن جمله یکی "شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی" (۷۵۷ هـ) بود، و دو دیگر یکی شاعر معروف فارسی گوی هند "امیر خسرو دهلوی" است که به طوطی هند شهرت دارد و دیگری "امیر حسن سجزی" است که کتاب "فوائد الفواد" را به فارسی تألیف کرد. این کتاب از ملفوظات "خواجه نظام الدین اولیاء" است. "خواجه نظام الدین اولیاء"، خود در سال ۷۲۵ هـ در دهلی وفات یافت. آرامگاه وی هم اکنون در دهلی برقرار و زیارتگاه خاص و عام است. (نک: طریقه چشتیه)

یکی دیگر از صوفیان بزرگ هند "سید محمد گیسو دراز" است، که او هم سلسله "چشتیه" را در جنوب هند گسترش داد. او مرید "شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی" بود و در سال ۸۲۵ هـ وفات یافت و آرامگاه او در "گلبرگه" زیارتگاه صاحب‌دلان است. صوفی و عارف دیگری که کمتر کسی از او یاد می‌کند "ضیاء الدین نخشی" است (۷۵۱ هـ) که آثار متعددی از وی به جای مانده است. از جمله کتاب بسیار معروفی است به نام "سلک السلوک" به فارسی (نگارنده آن را تصحیح و در تهران به چاپ رسانده است) و دیگر ترجمه کتاب بسیار معروف "طوطی نامه" است که از هندی به فارسی برگردانده است (این کتاب هم به وسیله استاد محترم جناب آقای دکتر مجتبابی و نگارنده تصحیح و در تهران به چاپ رسیده است).

اگر بخواهیم از همه صوفیان که در شبه قاره هند منشأ اثر بوده و عاملی مؤثر در ارتباط بین ایران و هند به شمار می‌آیند یاد کنیم سخن به درازا خواهد کشید. ناگزیر تنها به ذکر چند نفر دیگر از آنها بسنده می‌کنیم.

"شیخ نورالدین ریشی کشمیری" (۸۲۴ هـ) که قبر وی در نزدیکی‌های «سرینگر» قرار دارد و مورد احترام هم مسلمانان و هم هندوها است. (حکمت، ۷۳)

"سید محم غوث گوالیاری" (۹۷۰ هـ) که سر حلقه مرتاضان بود. "شیخ سلیم چشتی" (۹۷۹ هـ) که "اکبر" پادشاه بابری هند از ارادتمندان او بود، و در "فتح پور" مدفون است.

شیخ احمد سرهندی (۱۰۳۴ هـ) که از اقطاب بزرگ سلسله نقشبندیه در هند بود

و ...

به آنچه که تاکنون در مورد بزرگان طریقه‌های "چشتیه" و "سهروردیه" و "نقشبندیه" هند بیان شد، می‌باید این نکته هم اضافه شود که این سلاسل در شریعت غالباً پیرو مذهب حنفی می‌باشند. *سازمان مطالعات فرهنگی*
اما سلسله دیگری که آن هم از ایران به هند رفت و در آنجا ریشه دوانید، طریقه "نعمت اللّٰهیه" است، مؤسس این سلسله "شاه نعمت اله ولی" از عرفای معروف قرن هشتم و نهم هجری است که قبر وی در "ماهان" کرمان است.

پیروان این سلسله که در شریعت پیرو فقه جعفری و شیعه می‌باشند، از همان ابتدا روابط تنگاتنگی با مردم هندوستان برقرار کرده‌اند. حتی در عهد صفویه که عرفان و تصوف هم مثل شعر فارسی در ایران بازاری نداشت، سلسله "نعمت اللّٰهیه" تقریباً از ایران رخت بر بست و در هند و خصوصاً در "دکن" به فعالیت پرداخت. تا این که در دوره قاجاریه بار دیگر این سلسله به وسیله "معصومعلی شاه دکنی"، هر چند با سختی بار دیگر، در ایران رواج یافت. (نک: کلیاتی در مبانی عرفان و

تصرف)

در طی چندین قرن تأثیر و تقابل و تعامل فرهنگی، اندیشه‌های عرفانی در شبه قاره هند چنان رشد کرد، که از قرن نهم و دهم هجری (پانزده و شانزده میلادی)، به تدریج اندیشه گروهی از متفکران هندو را به توحید عارفانه متمایل نمود، و بسیاری از بزرگان هند اعم از مسلمان و هندو بر آن شدند که نوعی اتحاد بین دو جامعه بزرگ مسلمان و هندو برقرار سازند.

یکی از این افراد شخصی بود به نام "کبیر". وی مسلمان زاده‌ای بود از اهالی "بنارس" که به شغل بافندگی اشتغال داشت، اما مادرش هندویی برهمن زاده از مذهب "ویشنوی" بود. کبیر وظیفه خود می‌پنداشت که دین هندو را با اسلام درهم آمیزد. به همین جهت وی تحت تأثیر توحید عرفانی اسلام و فلسفه بهکتی، (Bhakti) مکتبی را بنا نهاد که به "آیین کبیر" معروف است. او ضمن مسافرت‌هایش، با خواندن اشعار زیبای خود، مردم را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کرد. کبیر «رام» خدای هندو را با «الله» خدای مسلمانان یکی می‌دانست. از نظر وی مسجد و بتخانه یکی بود و او خود هم به مساجد مسلمانان می‌رفت و هم به معابد هندوها. هم مسلمانان به او علاقه‌مند بودند و هم در میان هندوها پیروان زیادی داشت. هنگامی که در سال ۱۵۱۸ م وفات یافت، هر دو گروه برای جنازه وی به جدال پرداختند، زیرا هر گروه جسد مرشد را از آن خود می‌دانست. گفته‌اند در این گیرودار، مردی پوشش از جسد برداشت و جز دسته‌گلی در میان چیزی نبود. آن را نصف کردند، هندوها سهم خود را به «بنارس» بردند و سوزانیدند، و مسلمانان هم بقیه دسته گل را به خاک سپردند. چنانکه «عرفی شیرازی»، شاعر فارسی‌گوی هند به این موضوع اشاره کرده است:

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوازند

(آشنایی با ادیان، ص ۶۳)

معلم دیگری که در همان عصر به ظهور رسید، «بابا نانک» (Guru Nanak) بود. وی هندویی عارف مسلک از اهالی پنجاب بود که در سال ۱۵۳۸ م وفات یافت. «بابا نانک»، هم از خرافات خشک برهمنان بیزاری جست و هم از بعضی رسوم خشک مولویان اسلام سرباز زد. او دینی را تأسیس کرد که امروزه پیروان آن را «سیک» می‌نامند. «بابا نانک» نیز مانند «کبیر» مردم را به توحید و تساوی و نیکوکاری و اخلاق حسنه دعوت می‌نمود. دین وی آمیخته‌ای است از توحید اسلام و بعضی از اصول عقاید هندویی. از وی کتاب مقدس بجای مانده است به نام «گرانث صاحب» (Granth Sahib) که نشان دهنده اصول عقاید وی می‌باشد. او هم معتقد بود که خدا را به هر نامی که بخوانی یکی است، وی این خدای یگانه را «حق» نامید. (حکمت، ص ۸۰؛ آشنایی با ادیان، ص ۶۴)

یکی دیگر از مبشرین طریقه «بهکتی»، هندویی بود به نام «رامانندا» (Ramananda) وی نیز در ضمن سفرهایش مردم را به خدای یگانه مهربان دعوت می‌نمود. عقاید وی در قرون پانزده و شانزده میلادی در سرتاسر هند پیروان بسیاری یافت. علاوه بر "رامانندا" چند نفر یگراز میان هندوها نیز مبلغ و مرشد این طریقه بوده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «دادو» (Dado)، «رامداس» (Ramdas) «میرابائی» (Mira Bai) که وی یکی از بهترین زنان شاعر هند نیز بوده است، و بالاخره شاعر بزرگ «تولسیداس» (Tulsidas) که رزم نامه «رامایانا» را به شعر در آورد و در ضمن فلسفه «بهکتی» یعنی ایمان به خدای یگانه را در آن کتاب تعلیم داد. (حکمت، ص ۸۱؛ نک: تاریخ هند، ص ۹۵-۱۰۲)

این تساهل و تسامح و آمیزش عقاید هندویی و اسلام، که در واقع خود نوعی ارتباط متقابل بین فرهنگ اسلامی و هندویی است، به جایی رسید که با پیروی از تعالیم مشایخ صوفیه اسلام و بهکتیان هندو، پادشاه بزرگی مانند «اکبرشاه» (متوفی ۱۰۱۴ هـ) و شاهزاده دانشمندی مانند «داراشکوه» (۱۰۶۹ هـ) از این وحدت دو

عقیده و التقاط دو دین پشتیبانی کردند.

«اکبر شاه» به قصد ایجاد ائتلاف میان مردم هندوستان و از بین بردن اختلاف و تفرقه، به راهنمایی بعضی از وزراء و علمای دربار خود، در یکی از روزهای جمعه سال ۹۷۵ هـ / ۱۵۷۹ م در مسجد جامع فتح پور (سیکری) در شهر «اگره»، «دین الهی» را که خود مبتکر آن بود، به مردم اعلام داشت. از آنجا که مشرب «دین الهی» بر طریقه صلح کل قرار داشت، وی دستور داد که در شب‌های هر جمعه بزرگان ادیان مختلف، اعم از برهمنان، مشایخ مسلمان (شیعه و سنی) موبدان زردشتی، کشیشان مسیحی و راهبان بودائی، در حضور او جمع شوند و با هم مباحثه نمایند. (آشنایی با ادیان، ص ۶۵)

در این انجمن هر کس آزادانه عقاید خود را اظهار می‌داشت. و خود اکبرشاه به سخنان آنان گوش فرا می‌داد و قضاوت می‌کرد. گرچه بعضی از فقهای متعصب مسلمان با این روش «اکبرشاه» مخالفت نمودند، اما کاری از پیش نبردند. وی نیز دستور داد قانون جزیه برای هندوها لغو گردد، و آنها را با مسلمان در برابر مالیات مساوی قرار داد. در زمان «اکبرشاه» بسیاری از کتب مقدس هندو از جمله کتاب «مهابهاراتا» از سنسکریت به فارسی ترجمه شد.

«شاهزاده داراشکوه» فرزند «شاه جهان» هم که مردی دانشمند و صوفی مشرب و از مریدان سلسله «قادریه» بود به ائتلاف و اتحاد بین مسلمان و هندوها اعتقاد داشت. او اغلب اوقات خود را در شهر «بنارس»، محل حکومت خود، با مشایخ صوفیه و برهمنها می‌گذرانید و با آنها مباحثه و گفتگو داشت، اما سرانجام بر اثر حسادت و تحریک برادر کوچکترش، «اورنگ زیب»، که برخلاف وی مردی خشک و متعصب بود، تکفیر شد و به قتلش رسانیدند.

«داراشکوه» کتاب مقدس «اوپنی شاد» را که از کتابهای عرفانی و مقدس دین هندو است به فارسی ترجمه کرد و آن را «سر اکبر» نام نهاد. (این کتاب در تهران به

همت دکتر تارا چند و باکمک دکتر جلالی نائینی به چاپ رسیده است.) همچنین «رساله مجمع البحرين» (به معنی جمع دو دریای هندوایزم و اسلام) از آثار دیگر این شاهزاده بایری است. لازم به یادآوری است که «چندربهان» برهمن که کاتب داراشکوه بود، نیز از همین سرچشمه وحدت سیرآب می‌شد، وی که شاعر هم بود و به زبان فارسی شعر می‌گفت بیتی در این مورد دارد که:

بانای خانه و بتخانه و میخانه یکی است

خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکی است

(حکمت، ص ۸۴)

نتیجه:

اما جای تأسف دارد که مدتی است این ارتباط متقابل رو به سستی گرائیده و این رابطه فرهنگی تا حدی ضعیف گشته است. در اینجا من هم با حزین لاهیجی شاعر پارسی‌گوی مقیم هند هم‌نوا می‌شوم که: ای وای بر اسیری که از یاد رفته باشد

در دام مانده باشد صیاد رفته باشد

لیکن از طرف دیگر جای امیدواری است که بار دیگر این درخت تنومند فرهنگی به ثمر نشیند و به قول صائب تبریزی، شاعر دیگر پارسی‌گوی هند: «تا ریشه در آب است امیر ثمری هست». البته این وظیفه بزرگان و اندیشمندان هر دو کشور است که موانع را از سر راه بردارند و ارتباطات همه‌جانبه، خصوصاً روابط فرهنگی را از نو چنان احیا کنند که سستی‌ها و فتور چندین ساله از بین برود، زیرا که به گفته مولوی:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

منابع و مأخذ:

- ۱- آشنایی با تاریخ ادیان، غلامعلی آریا، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲- اوپانیشاد (سراکبر)، ترجمه محمد داراشکوه، به اهتمام تاراچندو جلالی نائینی، تهران، ۱۳۴۰.
- ۳- تأثیر اسلام در فرهنگ هند، تاراچند، ترجمه علی پیرنیا و عزالدین عثمانی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۴- تاریخ جامع ادیان، جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۴۸.
- ۵- تاریخ هند، شیلادهار، ترجمه داوود حاتمی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۶- حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، الوالمجد سنایی، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹.
- ۷- دانشنامه، مجله علمی و پژوهشی، دوره عالی تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، شماره ۲۸ و ۲۹.
- ۸- سرزمین هند، علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷.
- ۹- سلك السلوك، ضياء نخشبى، به اهتمام غلامعلی آریا، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۰- طریقه چشتیه در هند و پاکستان، غلامعلی آریا، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۱- کشف هند، جواهر لعل و نهرو، جلد اول، ترجمه محمود تفضلی، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۲- کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، غلامعلی آریا، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۳- گرشاسب نامه، اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۴- مثنوی، جلال الدین محمد مولوی، چاپ اسلامی، تهران، ۱۳۹۷ ق.
- ۱۵- همان، چاپ نیکلسون.
- ۱۶- مرآت المثنوی، به اهتمام تلمذ حسین، حیدر آباد دکن، ۱۳۵۲ ق.
- ۱۷- مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، فرهنگ رشاد، تهران، ۱۳۶۵.